

# تاریخ مسیحیت در ایران

حسام مرتضوی

در این سری مقالات، در چهار شماره، به بررسی تاریخ کلیسای ایران می‌پردازیم. ممکن است اینگونه تصور کنیم که مسیحیت هیچگونه ارتباط تاریخی با ایران نداشته است ولی بررسی این مقالات موجب خواهد شد که به این ارتباط دیرینه بیشتر پی ببریم و مسیحیت را یک آیین کاملاً جدید و بیگانه برای ایرانیان ندانیم. در این شماره بیشتر به چگونگی آغاز مسیحیت در ایران می‌پردازیم و مروری بر عوامل مهم این حرکت مذهبی خواهیم داشت.

## آغاز مسیحیت در ایران

اولین سؤال در رابطه با تاریخ مسیحیت در کلیسای ایران موضوع قدمت آن است. کلیسا در ایران از چه زمانی به‌طور جدی آغاز گشت؟ باید اذعان نمود که پاسخ به این سؤال چندان ساده نیست چرا که بیشتر اطلاعات در حاله‌ای از ابهام و تردید قرار دارد. گزارش‌هایی که از ورود مسیحیت به ایران در دست است بیشتر بر اساس روایات و احادیثی استوار است که نمی‌توان آن را مدارک موثقی در این خصوص دانست. عیسی مسیح در زمان فرهاد پنجم (فرهادک) که از پادشاهان سلسله اشکانیان (پارت) بود به دنیا آمد و به‌رحال باید شروع مسیحیت در ایران را به قدمت حکومت اشکانیان در ایران دانست. برای بررسی شروع کلیسا در ایران باید به این روایات به‌طور اجمالی اشاره نمود.

در کتاب اعمال رسولان باب دوم واقعه پنطیکاست و ریزش روح‌القدس توسط لوقا به‌رشته تحریر درآمده است. چون این ایام خود عید پنطیکاست یا پنجاهه نام داشت موقعیت مناسبی برای گردهم آیی یهودیان زیادی بود که از سراسر نقاط جهان برای مراسم مذهبی به اورشلیم آمده بودند. در باب دوم از کتاب اعمال رسولان آیه ۹ از اقوامی به نام "پارتیان و مادیان و عیلامیان" نام برده شده است که به اقوامی که در ایران آن روز سکونت داشتند اشاره می‌کند. به احتمال زیاد این یهودیان در واقعه پنطیکاست به مسیح ایمان آوردند و در بازگشت به وطن خود در مورد مسیح بشارت داده‌اند.

لابور محقق فرانسوی معتقد است که چون کتاب اعمال رسولان در حدود سال ۷۰ میلادی نوشته شده نشان‌دهنده این است که مسیحیان ساکن در امپراطوری روم (مغرب زمین) در

آن زمان قطعاً با جوامع مسیحی سرزمین‌های دوردست مشرق‌زمین آشنایی داشته‌اند. او نتیجه می‌گیرد که در سال‌های ۷۰ تا ۸۰ میلادی مسیحیت در بخش بین‌النهرین واقع در شرق امپراطوری روم که تحت سیطرهٔ امپراطوری اشکانی بود، رواج داشته است.

## کتاب اعمال توما

باید این نکته را نیز اشاره کنیم که این رسم در کلیساها متداول بوده که هر کلیسایی منشأ خود را به افراد مهم که در رأس آنان رسولان مسیح قرار داشتند منتسب کنند. این نکته باعث اقتدار و اعتبار کلیسا می‌شد. کلیسای ایران نیز از این قانون برکنار نمانده و سعی شده که شروع آن را به یکی از شاگردان مسیح به نام توما منسوب کنند که در راه خود به هندوستان از ایران نیز عبور کرده و کلیسا را به دست شاگردان خود سپرده است. یکی از قدیمی‌ترین روایات در تاریخ کلیسا این است که تومای رسول، انجیل را به هندوستان آورد. کتاب اعمال توما جزو کتب مجهول‌الاصول می‌باشد که به عنوان قدیمی‌ترین شرح یک روایت کلیسایی در آسیا، در ماورای مرزهای امپراطوری روم باقی مانده است.

این کتاب، توما را به عنوان رسول آسیا ترسیم می‌کند و توسعهٔ کلیسا به شرق را به سفرهای بشارتی تومای رسول مرتبط می‌داند. اما این کتاب با تاریخ کلیسای ایران چه ارتباطی می‌تواند داشته باشد؟ در این کتاب شهر ادسا واقع در شمال بین‌النهرین مرکز فعالیت‌های بشارتی توما ذکر شده است. در برخی از اسناد هم مذکور است که کلیسای شهر سلوکیه تیسفون نیز به دست تومای رسول بنیاد شده است. طبق سنن و احادیث دیگر، توما پس از تأسیس این کلیساها به هندوستان رفت و مسیحیت را در آنجا رواج داد.

روایت دیگری از یکی از تاریخ‌نویسان معروف کلیسا به نام یوزبیوس نقل شده است که شخصی به نام آبگار پنجم که پادشاه ادسا بوده است نامه‌ای به عیسی مسیح می‌نویسد و او را دعوت می‌کند که به شهر او برود. مسیح نیز قول می‌دهد که پس از صعودش به آسمان، یکی از شاگردانش را نزد او بفرستد. به همین دلیل تومای رسول یکی از شاگردان خود به نام ادای (تدی) را که یکی از هفتاد تن ذکر شده در لوقا ۱۰:۱ می‌باشد به دربار پادشاه می‌فرستد. در اثر خدمات ادای آبگار و بسیاری از اهالی ادسا به مسیحیت گرویده و بدین صورت مسیحیت در بخش غربی امپراطوری اشکانی رواج یافت و از آنجا به داخل فلات ایران و در میان اقوام آریایی نفوذ نمود. (با مراجعه به نقشه جغرافیایی در صفحهٔ پیش

بهرتر می‌توانید این اتفاقات را دنبال کنید. در این نقشه امپراطوری اشکانی با نام امپراطوری پارت مشخص شده است که هر دو یکی است چون سلسله اشکانیان از پارتیان بوجود آمد که یکی از قوم‌های آریایی نژاد بود).

روایات دیگر حاکی از این است که ادای شخصاً یا به‌وسیله شاکردانش آگای و ماری در شهر آربلا (اربیل) کلیسای نیرومندی بنا نهاد.

با بررسی‌هایی که در این زمینه به‌عمل آمده به این نتیجه می‌رسیم که تعیین تاریخ دقیق و چگونگی ورود مسیحیت به ایران امری است مشکل و تا حدودی غیرممکن. ولی در این که از دوره حکومت اشکانیان در ایران یعنی در قرون اول و دوم مسیحیت به ایران رسیده است شکی نیست.

با مطالعه تاریخ ایران می‌توانیم چنین نتیجه‌گیری کنیم که در آن مقطع تاریخی موانع چندانی برای ورود مسیحیت به ایران وجود نداشته است. در زمان اشکانیان هیچ نشانه‌ای از فشارهای مذهبی گزارش نشده است. به‌نظر می‌آید که عدم تنگ‌نظری‌های دینی و آزادی مذهبی در سراسر امپراطوری رواج داشت و پادشاهان این سلسله برای اداره امپراطوری عظیم خود سیاست مسامحه و تحمل را که امپراطوری هخامنشیان ابداع نمودند بر سرکوب و آزار و اذیت ترجیح می‌دادند. در آن زمان حکومت در ایران به‌صورت ملوک‌الطوایفی (پراکنده‌شاهی) اداره می‌شد؛ آسان‌گیری در عقاید، تا حدی لازمه هم‌زیستی در این نوع حکومت‌های ملوک‌الطوایفی بود.

## گسترش مسیحیت در فلات ایران

آیا عواملی وجود دارد که در گسترش مسیحیت در شرق و بالاخص ایران تأثیر مثبتی داشته باشد؟ این اعتقاد دور از حقیقت نیست که عامل نه‌چندان مثبتی چون جفا نیز به شروع و توسعه مسیحیت در ایران کمک شایانی نموده است.

ایران در مجاورت امپراطوری روم قرار داشت و احتمال این هست که مسیحیانی که از آزار و اذیت رومیان فرار می‌کردند، به قسمت شرق امپراطوری که زیر سلطه حکومت ایران بود پناه می‌بردند.

بر پایه فرمان بزرگ مسیح مبنی بر بشارت انجیل، مسیحیان اولیه دارای غیرت بشارتی نیرومندی بودند که باعث می‌شد از هر موقعیتی برای اشاعه مسیحیت استفاده کنند. همچنان که جفای حکومت روم بر مسیحیان ساکن اورشلیم باعث شد که آنان از تجمع در این شهر خودداری نموده راهی مناطق دیگر گردند.

وجود جوامع یهودی از زمان اسارت بابل در بین‌النهرین، به گسترش مسیحیت در این نواحی کمک نموده است. در قرن اول هدف بشارت مسیحیان، یهودیان بودند. این یهودیان نیز در نقاط زیادی از جهان آن زمان پراکنده شده بودند. تاریخ گزارش می‌دهد که تعداد یهودیان پراکنده در مشرق‌زمین بیشتر از مغرب‌زمین بوده است.

زبان رایج در بین‌النهرین زبان سریانی/آرامی بود. این زبانی بود که رسولان و شاگردان مسیح با آن سخن می‌گفتند. نزدیکی زبان و فرهنگ هم عامل مهمی در گسترش پیام مسیحیت در این جوامع بوده است.

طبق روایات و نیز بر اساس یافته‌های تاریخی و باستان‌شناسی می‌توان با قاطعیت گفت که مسیحیت در دوره اشکانیان در کردستان، گیلان، ارمنستان، شمال افغانستان، سواحل خلیج فارس، آسیای مرکزی و در میان قبایل ترک و مغول در هندوستان و احتمالاً چین رواج یافته است.

## متفکرین مسیحی

در کلیساهایی که در قلمرو اشکانیان به‌ظهور رسیدند چهره‌های برجسته‌ای نیز وجود داشته‌اند که خدمات زیادی به مسیحیت نمودند که از آن جمله می‌توان به شخصیت مهمی چون تاتیان اشاره نمود. او از شاگردان ژوستین شهید بود و پس از تحصیل الهیات به محلی نزدیک شهر آربل آمد و یک مدرسه الهیات را تأسیس و سرپرستی نمود.

از کارهای بسیار مهم تاتیان نگارش انجیلی بود که به دیاتسرون معروف است. تاتیان متوجه شده بود که کتاب‌های زیادی در رابطه با زندگی عیسی مسیح در آن زمان انتشار یافته است و لذا تصمیم گرفت انجیلی واحد بر اساس محتوای چهار انجیل تهیه نماید. این انجیل چون به زبان سریانی نوشته شده بود، همه مسیحیان بین‌النهرین می‌توانستند به راحتی از آن استفاده کنند. این کتاب در قرن سیزدهم میلادی به فارسی ترجمه شد و در نیمه دوم

قرن بیستم نیز این ترجمه فارسی قدیمی به فارسی امروزی برگردانیده شد و به نام فروغ بی پایان منتشر گردید.

از افراد مهم دیگر در این دوره باید به شخصی چون باردیسان نیز اشاره کرد که تحصیلات زیادی داشت. باردیسان به سبب دانش و علاقه زیاد به مسیحیت به منصب شماسی منصوب گردید و از رهبران کلیسای اشکانی شد. از باردیسان کتابی به نام "گفت و گویی در باب سرنوشت" به جا مانده است که اثری الهیاتی است. عقاید الهیاتی او در عاقبت چون با عقاید فلسفی یونان و ستاره‌شناسی و عقاید زرتشتیان آمیخته بوده به نظر بسیار عجیب و غریب می‌آمد. گفته می‌شود که باردیسان به همین سبب از کلیسا اخراج و تعالیم او منحرف اعلام گردید.

از یافته‌های مهم در این دوره هم کتابی است به نام "مناجات سلیمان" که در سال ۱۹۰۹ کشف گردید که به زبان سریانی نوشته شده است. این سرودنامه به نظر محققین متعلق به اواخر قرن اول میلادی است و لذا می‌توان گفت که قدیمی‌ترین سرودنامه کلیسایی است که امروزه در دست داریم.

### نتیجه‌گیری:

به عنوان نتیجه‌گیری می‌توان گفت که با اینکه بیشتر دانش ما بر اساس روایات و احادیث است، بدون شک در دو قرن اول میلادی مسیحیت در مناطق سریانی‌نشین امپراطوری اشکانی گسترش بسیار زیادی داشته است، اما از میزان گسترش آن در میان اقوام آریایی اطلاع دقیقی در دست نداریم. فقط می‌توانیم بگوییم که به علت ترکیب جمعیت، فرهنگ و سواد، عامل زبان و عقاید مذهبی و فلسفی و همچنین شرایط جغرافیایی، مسیحیت در میان اقوام آریایی‌نژاد همچون مناطق سریانی‌نشین رواج گسترده‌ای نداشته است. بیشترین اطلاعات موثق در مورد این مناطق به دوره پادشاهی ساسانیان مربوط است که در شماره آینده به بررسی آن می‌پردازیم.

در شماره قبل به شرح شروع مسیحیت در ایران پرداختیم و نوشتیم که اطلاعات ما درباره مسیحیت در زمان اشکانیان چندان کامل نیست و بیشتر به صورت روایات و حدسیات گزارش

شده است. اما دوره مورد بحث ما در این مقاله، به علت موجود بودن مدارک تاریخی بیشتر، اطلاعات موجود مفصل تر و دقیق تر می باشد.

## مسیحیت در دوره ساسانیان

حکومت پارتیان یا اشکانیان پس از حدود ۵۰۰ سال توسط اردشیر بابکان منقرض شد و سلسله جدیدی به نام ساسانیان پا به عرصه تاریخ ایران نهاد. نام این سلسله از پدر بابک به نام ساسان اخذ شده که ریاست آتشکده آناهیتا را در شهر استخر به عهده داشت و چون این اشخاص نزدیکی خاصی با دین زرتشت در ایران داشتند این سلسله به مذهب بهایی زیادی داد و باعث شد که در دوران حکومت این سلسله تحول شگرفی در سیاست ایران به وجود آید. بنیان گذار این سلسله دین زرتشت را احیا کرده و آن را مذهب رسمی کشور اعلام نمود. بدین صورت برای اولین بار مذهب و حکومت در هم آمیخته شد و گروهی از اقشار ملت به نام روحانیون که عنوان موبد را داشتند وارد قدرت سیاسی کشور شدند.

در دوران پادشاهان اولیه ساسانیان شواهد اندکی بر آزار و اذیت مذاهب اقلیت همانند مسیحیت وجود دارد. به نظر می رسد که آن ها تحت حکومت ساسانیان همانقدر آزادی مذهبی داشتند که تحت حکومت اشکانیان. شاید بهترین دلیل برای عدم توجه به آن ها این باشد که حکومت سخت مشغول جنگ با رومیان بود و به گروه های کوچک مذهبی چون مسیحیت اهمیت نمی داد، البته تا جایی که خطری برای امنیت ملی ایجاد نکنند. در این دوران یهودیان و مسیحیان که اغلب تحت آزار و اذیت روم قرار داشتند به ایران پناهنده شده بودند. با تمام بررسی ها این واقعیت باقی می ماند که قرن اول ساسانیان زمانی بوده که در راه بسط و توسعه کلیسای ایران مخالفتی از جانب رژیم صورت نمی گیرد.

در کنار مسائل مذهبی مسائل سیاسی نیز موقعیت مسیحیت را تحت تأثیر خود قرار داد. در زمان شاپور اول که جانشین اردشیر بود جنگ بین ایران و روم شروع شد. در این جنگ شاپور غالب شد و والرین امپراتور روم و عده زیادی از همراهان او را اسیر کرد و به ایران آورد. این اسرا در شهری در خوزستان فعلی به نام جندی شاپور جا گرفتند. عده ای از این اسرا مسیحی بودند و دیمتریوس اسقف انطاکیه نیز در بین آنان بود. این شهر تا بعد از حمله اعراب مرکز علمی و پزشکی ایران بود و عده زیادی از پزشکان و علمای این شهر

مسیحی بودند. اولین اسقف مشهور که در کلیسای ایران از او نام برده شده شخصی به نام پاپا بود که در شهر تیسفون پایتخت سلسله ساسانی، مقام اسقفی را داشت.

## تعقیب و آزار بزرگ

واقعه بزرگ و جدید در قرن چهارم برای کلیسا در پارس رابطه مسیحیت با یهودیت یا آغاز صومعه‌گرایی نبود و نه حتی ظهور یک سازماندهی ملی کلیسایی، بلکه تعقیب و آزار بزرگی بود که در حدود سال ۳۴۰ بر مسیحیان ایران وارد آمد.

یکی از دلایل مهم و تأثیرگذار برای این تعقیب و آزار واقعه تاریخی مسیحی شدن کنستانتین امپراتور روم بود که مسیحیت را مذهب رسمی امپراطوری خویش اعلام کرد. در حقیقت این مسیحیت رومی بود و نه زرتشت‌گرایی پارسی که موجب چیزی شد که تعقیب و آزار نام گرفته است. با وجودی که انگیزه‌های مذهبی هرگز بی‌مناسبت نبوده‌اند، دلیل عمده تعقیب و آزار سیاسی بود. هنگامی که روم مسیحی شد دشمن دیرینه‌اش یعنی ایران ضدمسیحی گردید.

تا این زمان وضع برعکس بوده است. در سیصد سال اول میلادی، در غرب، مسیحیان مورد تعقیب و آزار قرار گرفته بودند و در شرق آنان را تحمل می‌کردند. شهادت‌هایی که در شهرهایی چون ادسا به‌وقوع پیوست توسط رومی‌ها انجام شد و نه ایرانیان و این با اعلامیه تراژان، امپراتور روم (۹۸-۱۱۷) شروع شد. تحت حکومت او شهادت‌های افسانه‌ای شابیل، بابای و بارصوما اتفاق افتاد. این روم بود که برای اولین بار مسیحیت را غیرقانونی اعلام نمود. در سال ۳۱۲ بود که اولین بیانیه روم درباره تحمل و سازگاری امضاء شد. در کتاب شهدا آمده است که: «آنگاه قربانی کردن متوقف شد و در میان اجتماعات صلح برقرار گردید. شمشیرها غلاف شدند و کشتار مسیحیان متوقف گردید. از آن زمان تاکنون هیچ‌کس کشته نشده است. کنستانتین رئیس فاتحین حکومت می‌کند و اینک صلیب تاج امپراتور فاتح است».

برای ۲۵۰ سال ایران پناهگاهی برای مسیحیان در برابر تعقیب و آزار رومی‌ها بوده است. تا زمانی که امپراتوران روم مسیحیان را دشمنان خود می‌دانستند، پادشاهان ایران به دوستی با مسیحیان تمایل داشتند. در حدود سال ۳۱۵ میلادی بود که یک نامه خلاف

مصلحت، از طرف کنستانتین به همتای خود شاپور دوم نوشته شد که در نتیجه آن تغییری اساسی در نظرات حکومت ایران نسبت به مسیحیان به وجود آمد. کنستانتین فکر می‌کرد که به نفع دوستان مسیحی‌اش در ایران نامه می‌نویسد، اما فقط موفق شد آن‌ها را هوشیار نماید. او به شاه جوان چنین نوشت: «من خوشحال می‌شوم که بشنوم بهترین استان‌های پارس با مسیحیان مزین شده‌اند... چون شما بسیار قدرتمند و متدین هستید، من آن‌ها را به دست‌های شما می‌سپارم و در پناه حمایت شما قرار می‌دهم».

این کافی بود که هر فرمانروای ایرانی را که حدود ۳ قرن با روم در جنگ بود نسبت به ظهور یک ستون پنجم مشکوک نماید. یوزبیوس تاریخ‌نویس گزارش می‌دهد که اسقفان رومی آماده بودند تا در کنار امپراتوران خود «توسط نیایش‌ها به خدا که تمام پیروزی‌ها از او صادر می‌شود به جنگ با او و برای او شرکت کنند».

## جفای زمان شاپور دوم

در سال ۳۳۷ میلادی کنستانتین امپراتور روم درگذشت و جنگ‌های بیشتری بین ایران و روم درگرفت. در طول این جنگ‌های متعدد مسیحیان ساکن قلمرو ساسانی که هم‌کیش رومیان بودند طبیعتاً مورد سوءظن قرار داشتند. در دربار این گرایش وجود داشت که ایشان را خائن و جاسوس بیندارند. تعقیب و آزار در سال ۳۳۹ یا ۳۴۰ در زمان حکمرانی شاپور دوم که ۷۰ سال بر ایران حکومت کرد (۳۷۹-۳۰۹)، طولانی‌تر از هر پادشاهی قبل و بعد از او، شروع شد. این دورانی بود از جنگ‌ها و تعقیب و آزارها، برخورد امپراطوری‌ها و احیای پادشاهی ایران، مسیحی شدن روم و تجزیه کلیسای ایران به مدت دو نسل.

اولین اعلامیه شاپور دوم شامل این فرمان بود که مسیحیان موظفند مالیات مضاعفی بپردازند و برای این کار شمعون برصاع اسقف پایتخت (تیسفون) را مسئول جمع‌آوری آن‌ها نمود. شمعون بدون ترس اخذ مالیات را به‌عنوان عملی غیرعادلانه محکوم نمود و اعلام کرد: «من باجگیر نیستم بلکه شبان گله خداوندم». سرانجام شمعون به قتل رسید و به‌همراه او تعداد زیادی از راهبان و راهبه‌ها نیز به‌شهادت رسیدند و سپس کشتارها به‌صورت عمومی و هولناکی آغاز شد. اعلامیه دیگری نیز به تخریب کلیساها و اعدام خادمینی که از شرکت در مراسم ملی پرستش خورشید امتناع می‌کردند فرمان می‌داد. در



روزی که قرار بود این مراسم ملی انجام شود ۳۴۴ نفر جان خود را از دست دادند. برای دو دهه یا بیشتر در سراسر امپراطوری مسیحیان را تعقیب و شکار می‌نمودند. گاهی چارچوب اقدامات شبیه قتل‌عام عمومی بود. پذیرش انجیل و ایمان به مسیح ابتدا در میان عناصر غیرایرانی یعنی یهودیان و سریانی‌ها شروع به گسترش نمود.

اما با شروع قرن چهارم ایرانی‌ها هر روزه بیشتر به مسیح ایمان آوردند. برای ایمانداران ایرانی عضویت در کلیسا می‌توانست به منزله از دست دادن خانواده، حق مالکیت و حتی حیات شخص باشد. آن‌ها دارای هیچ حق و حقوقی نبودند. عوامل اصلی قتل‌عام‌ها نیز خادمین مذهبی زرتشتی بودند که مغ یا موبد نامیده می‌شدند. آنان از ادیان دیگر نفرت داشتند. بعضی کتب تعداد شهیدان مسیحی ایرانی را ۱۶۰۰ نفر تخمین می‌زنند.

یک دهه قبل از مرگ شاپور به‌نظر می‌رسد که از شدت جفاها کاسته شده باشد. ولی تعقیب و گریز هرگز پایان نپذیرفته بود. نفرت و تعصب همیشه مانند زغال افروخته در زیر نظم ناپایدار اجتماعی وجود داشته که گاه و بی‌گاه شعله می‌کشیده است.

## سازماندهی مجدد کلیسای ایران (۶۵۱-۴۰۰)

### دوره آرامش

یزگرد اول در سال ۳۹۹ به‌تخت پادشاهی ایران نشست. او در سال‌های حکومت خود امپراطوری را از جنگ با غرب تا به‌هنگام مرگ دور نگاه داشت و نسبت به مسیحیان بسیار مهربان بود. تاریخ‌نگاران ایرانی و عرب از یزدگرد به‌نیکی یاد نمی‌کنند و به او عنوان یزدگرد حيله‌گر، گناهکار و یا بزه‌کار داده‌اند. با وجودی که حکومت او بیست سال صلح و آرامش برای ملت به‌ارمغان آورد، زرتشتیان هرگز او را به‌خاطر دنبال کردن صلح با دشمن یعنی روم و اینک با مسیحیان نبخشیدند.

مؤثرترین عامل در پیشبرد صلح مابین ایران و روم و در بهبود روابط بین شاه و زبردستان مسیحی او، خود پادشاه ایران نبود بلکه سفیر روم در ایران، یعنی اسقفی بین‌النهرینی به‌نام ماروتا. آرکادیوس امپراطور روم اسقف ماروتا را باید سه بار با هیئتی به دربار ایران فرستاده باشد (سال‌های ۳۹۹، ۴۹۶ و ۴۱۰). او از دو نظر مورد لطف یزدگرد قرار گرفت.

یکی اینکه اصلاً بین‌النهرینی و شرقی بود و دیگری بر اساس روایتی طیب بوده و یزدگرد پادشاه را از سردردهایی شفا داده است.

ماروتا در زمانی استراتژیک به ایران آمد. زمانی که کلیسای شرق هنوز از ضربات سال‌های تعقیب و آزار در گنجی و بهت بسر می‌برد ماروتا دو تقاضا از پادشاه داشت. یکی این که فرمان آزادی کلیسای ایران اعلام گردد. دوم، اجازه تشکیل شورایی برای تنظیم امور کلیسایی داده شود که با هر دو موافقت شد. ماروتا فوراً اسقفی به نام اسحاق را انتخاب کرد و با کمک او کلیساها را سروسامان داد و اعضای پراکنده را جمع نمود. فرمان آزادی در سال ۴۰۹ صادر شد.

مطابق این فرمان مسیحیان اجازه بنای کلیساهایی که در زمان شاپور ویران شده بود را یافتند و توانستند بدون ترس خداوند را عبادت کنند. زندانیان مسیحی آزاد شدند و اسقفان اجازه یافتند که بدون دلهره بین کلیساهای ناحیه خود مسافرت کنند. بنابراین پس از ۳۰۰ سال اولین بار کلیسای ایران به رسمیت شناخته شد. به پیشنهاد ماروتا شورایی از اسقفان تشکیل گردید و با موافقت شاه این شورا به سال ۴۱۰ در شهر تیسفون تشکیل شد.

در این شورا پادشاه، اسقف اسحاق را به ریاست کل کلیساهای ایران مقرر کرد و اسقفان نیز قوانینی برای اداره کلیساهای ایران ترتیب دادند که از این قرار است:

• برای هر شهری یک اسقف کافی است و برای تعیین هر اسقف لازم است که سه اسقف در دستگذاری حاضر باشند.

• عموم مسیحیان ایران موظف هستند که اعیاد میلاد و قیام را در مواقع معین نگاه دارند.

• اسقف تیسفون پایتخت ساسانی عنوان مطران بزرگ و رأس همه اسقفان را یافت.

ولی در این میان باز مسئله مهم دیگری ایجاد نگرانی کرد و بعدها خطرات زیادی برای کلیسا پیش آورد. در سال ۴۱۰ عده‌ای عقیده داشتند که کلیسای ایران باید به کلی با کلیسای غرب قطع رابطه کند تا مورد تهمت طرفداری از روم و غرب قرار نگیرد. این‌ها عقیده داشتند که تمام بدبختی‌ها در نتیجه این وابستگی به غرب است. ولی عده‌ای مایل به

وابستگی کلیسای ایران به روم بودند و می‌گفتند که اعتبار کلیسای ایران بسته به این است که وابسته به کلیسای غرب باشد.

در طی سال‌ها و قرون گذشته تاریخ نشان داده که اعلامیه شاپور دوم و وابستگی بعضی از کلیساهای ایران به کلیساهای غرب سبب شده که مسیحیان ایرانی همیشه مورد این تهمت قرار گیرند که دنباله‌رو و طرفدار غرب هستند و تا امروز هم مهر غرب‌زدگی و بعضی اوقات جاسوسی به مسیحیانی که در قلمرو ایران زندگی می‌کنند زده می‌شود.

موبدان زرتشتی از اینکه مسیحیان آزادی بشارت داشتند و روز به روز تعداد ایمانداران زیاد می‌شد عصبانی و ناراحت بودند تا اینکه یزدگرد فوت کرد و در زمان سلطنت بهرام پنجم بهانه خوبی به دست‌شان افتاد و آن این بود که در خوزستان عده‌ای از مسیحیان یک آتشکده زرتشتیان را به آتش کشیده‌اند. با این اقدام مجدداً جفا و تعدی به کلیساها از سر گرفته شد و عده زیادی مجبور به فرار از ایران شدند. این عده به امپراطوری روم پناه بردند و در سال ۴۲۱ بهرام پنجم از دولت روم خواست که مسیحیان فراری را به ایران بازگرداند و این را بهانه برای جنگ‌های مرزی قرار داد. ولی یک‌سال بعد معاهده‌ای بین دو دولت برقرار شد که به موجب آن زرتشتیان در روم و مسیحیان در ایران تحت حمایت قرار گیرند.

## انتشار مسیحیت

با وجود همه جفاها، غارت‌ها و کشتارها در تاریخ می‌خوانیم که در اوایل قرن پنجم میلادی در حدود ۴۰ ناحیه اسقفی در ایران وجود داشته و هر یک از این نواحی اسقف‌نشین عده بسیار زیادی از مسیحیان ایرانی را در برمی‌گرفته زیرا در آن زمان رسم نبود که برای عده قلیلی یک اسقف مخصوص تعیین کنند. در سال ۴۲۴ شماره نواحی به ۶۶ رسید. مسیحیت ابتدا در بین‌النهرین ظهور کرد و به تدریج به فلات ایران رسید به طوری که در سال ۴۲۴ شهرهای ری، اصفهان، نیشابور، مرو و هرات هر یک اسقف داشت.

## شورای دادیشوع (۴۲۴) و استقلال کلیسای آسیا

این شورا یکی از شاخص‌ترین شوراهای ایرانی بود. اولین شورا در ۴۱۰ میلادی بود که در آن اعلام شده بود که اسقف سلوکیه تیسفون برترین مقام در میان اسقفان شرق را داراست. شورای دادیشوع که چند جلسه هم داشت این نکته را اضافه نمود که این اسقف با هر پاتریارخ شرقی یا غربی برابر است و زیر دست هیچ‌کس نیست.

این اقدامی تفرقه‌آمیز نبود. این بیانیه اعلامیه مساوات مستقل بود نه جدایی کلیسایی. از دیدگاه آموزه‌ای، کلیسای شرق و غرب توسط اعلامیه نیکیه هنوز متحد بودند. آنچه شورای دادیشوع را از شوراهای قبلی ایرانی جدا می‌کند این است که این شورا تمام حقوق پاتریارخی را برای کلیسای شرق ادعا می‌کند. در میان این حقوق امتیاز خودگردانی و استقلال است نه بدعت‌گذاری و جدایی، بلکه آزادی از تمام داوری‌های خارجی. همچنین اعلام می‌کند که اسقفان غربی هیچ حقوقی در شرق ندارند.

پارس آسیایی اینک در ورای کنترل غرب بود نه توسط تفرقه بلکه به‌عنوان یک امتیاز پاتریارخی. تفرقه در واقع به‌زودی اتفاق افتاد اما از طرف غرب در انطاکیه و اسکندریه و نه از شرق.

## تفرقه و شکاف بزرگ و نستوری شدن کلیسای ایران

آنچه که نهایتاً کلیسای اولیه را به شرق و غرب یا آسیا و اروپا تقسیم کرد جنگ و یا تعقیب و آزار نبود، بلکه شعله‌ی یک جر و بحث شدید مذهبی بود که تمام دنیای مدیترانه را در ربع قرن پنجم در برمی‌گرفت. این که چه میزان از آن مذهبی و چقدر سیاسی بود هنوز در مورد آن بحث است اما به‌هر حال به‌طور غیرقابل برگشتی شکاف‌هایی در جهان مسیحیت ایجاد کرد که تکه‌های آن هرگز به صورت اول بازنگشتند و از میان آن نامی نامناسب برای کلیسا در آسیای غیر رومی پدید آمد یعنی "کلیسای نستوری". یکی از نکات مهمی که به این جدایی بین شرق و غرب دامن زد بحث پیرامون مسائل الهیاتی بود که یکی از این مباحث مربوط به شخصیت عیسی مسیح می‌شد. در قرن‌های اول مسیحیت همیشه بحث بر این بوده که طبیعت انسانی و الهی مسیح چگونه در شخص عیسی جمع بوده است.

در اوج‌گیری این اختلافات دو اعتقاد مشخص در مورد شخصیت مسیح و طبیعت‌های الهی و انسانی او وجود داشت. عده‌ای عقیده داشتند که هر دو طبیعت مسیح در هم ادغام شد که

به نام مونوفیزیت معروفند و دیگری این که دو طبیعت را متمایز از هم می‌دانست که به طور مکانیکی در کنار هم قرار داشتند که به دیوفیزیت معروف شدند. رهبریت این گروه را شخصی به نام نستوریوس به عهده داشت که اسقف شهر کنستانتینوپل (استانبول امروزی) بود.

در جریان این مباحثات درگیری زیادی بین طرفداران مونوفیزیت و دیوفیزیت به وجود آمد. در این شورا طرفین نیز به جای یافتن یک تفاهم، یکدیگر را تکفیر کردند. سرانجام عقیده نستوریوس رد شد و خودش محکوم گردید و به محلی در شمال مصر تبعید شد و در همان جا درگذشت.

در سال ۴۵۱ در شورای دیگری به نام کالسدون عقاید مونوفیزیت نیز رد شد. در مقابل این دو عقیده آموزه سومی هم قبلاً مطرح شده بود که به موجب آن مسیح هم دارای طبیعت الهی و هم دارای طبیعت انسانی بود و این دو به طور ارگانیک با هم متحد شدند. به این ترتیب عیسی مسیح هم انسان کامل بود و هم خدای کامل. این تعلیم به تعلیم صحیح یا ارتدکس معروف است و امروز کلیساهای کاتولیک، پروتستان و ارتدکس به این تعلیم معتقدند.

کلیسای شرق توسط مرزهای ایران از تماس مستقیم با مرکز طوفان مذهبی به دور مانده بود. از حدود سال ۴۲۰ تا ۴۵۷ کلیسای ایران بیشتر با مسائل خود در رابطه با بقای آن تحت تعقیب و آزار زرتشتی‌های زمان یزدگرد اول، بهرام پنجم، و یزدگرد دوم مشغول بود تا با کشمکش‌های الهیدانان غربی. اگر وابستگی تاریخی به شهر ادسا به عنوان کلیسای مادر وجود نمی‌داشت کلیسای ایران به خوبی می‌توانست از درگیری دوری جوید و احتمالاً به عنوان یک تماشاچی بی طرف کنار بایستد و باعث غنای کلیسا شود.

در شماره قبل در مورد شهر ادسا و موقعیت حساس آن صحبت کردیم. در این شهر مدرسه الهیاتی وجود داشت که گرایش‌های عمیقی به تعالیم نستوریوس پیدا کرده بود. این مدرسه بارها به خاطر این عقاید تعطیل شد و دانشجویانی که تابع دولت ساسانی بودند به سرزمین خود بازگشتند و به مقام‌های اداری بالایی دست یافتند. یکی از این‌ها شخصی به نام بارصوما بود که مقام بالایی در دربار فیروز، پادشاه ساسانی به دست آورد. بارصوما مدرسه‌ای در شهر نصیبین تأسیس کرد که شهرتش به مراتب از ادسا بیشتر شد.

تأسیس این مدرسه بزرگترین خدمتی بود که بارصنوما به کلیسای ایران کرد زیرا بیشتر این اسقفان و کشیشان برای خدمت و بشارت کلام به سرتاسر ایران می‌رفتند و مسیحیت را انتشار می‌دادند و روز به روز پیشرفت می‌کردند، به طوری که در اواخر قرن پنجم در نواحی کردستان و فلات ایران مسیحیت پیشرفت مخصوصی داشت. یکی از کارهای دیگر بارصنوما این بود که با اجازه پادشاه و به همراهی نیروهای نظامی به کلیساهای مختلف سرکشی کرد و ایشان را وادار کرد که تعالیم نستوریوس را بپذیرند.

سرانجام در سال ۴۸۶ شورایی به نام آکاسیوس برگزار گردید که به دنبال آن کلیسای ایران به طور کامل از کلیسای غرب جدا شد. در این شورا دو نکته مهم تصویب گردید:

• اعتقادات نستوریوس به عنوان اعتقاد رسمی کلیسای قلمرو ساسانی پذیرفته شد.

• ازدواج کشیشان و اسقفان مجاز شناخته شد.

### بقیه در شماره آینده

در شماره قبل در مورد این صحبت کردیم که در برهه‌ای از تاریخ، ایران در معرض حملات زیادی از اقوام خارجی قرار گرفت و تقریباً قسمت‌های بیشتری از شهرهای ایران در طی این حملات که اوج آن در زمان چنگیزخان و تیمورلنگ صورت گرفت ویران شد و بسیاری از مردم قتل‌عام شدند. این قتل‌عام‌ها و ویرانی‌ها در مسیحیت ایرانی نیز تأثیرات ناگوار خود را داشت و باعث شد که مخصوصاً در زمان تیمور که خود مسلمان متعصبی بود بسیاری از مسیحیان به مرگ محکوم شوند و کلیساهای ویران گردد.

البته باید اذعان داشت که عوامل دیگری نیز در تضعیف کلیسای ایران نقش داشت که مهم‌ترین این‌ها عبارتند از:

۱. فقدان ترجمه انجیل از زبان سریانی به زبان رسمی ایران

۲. تمام تشکیلات کلیسا زیر نظر پاتریارخ اعظم در بین‌النهرین بود و ممکن نبود اسقفی برای شهرهای ایران بدون موافقت او تعیین شود. گاهی سال‌های متمادی، چند ناحیه کلیسایی بدون اسقف و تشکیلات صحیح بودند.

۳. مسیحیت خشکه مقدس و تنگ نظر که نسبت به مسائل روزمره مردم و جامعه بی تفاوت بود.

۴. اختلاف عقیده بر سر جنبه الوهیت مسیح

بعد از دوران مغول و سپس حمله خانمان برانداز تیمور، ایران دچار هرج و مرج و بی‌نظمی شد. حکومت ایران در این برهه از زمان به دست قبایل ترک افتاد که یکی پس از دیگری حکومت را به دست گرفتند و چون آنان هم سنی‌های متعصب مسلمان بودند وضعیت چندان خوبی برای مسیحیت تضعیف شده ایران پیش نیامد. تا اینکه بالاخره پسر یکی از صوفی‌های اردبیل، شیخ اسماعیل، قدرت را به دست گرفت. پدر شاه اسماعیل، شیخ صفی‌الدین اسحق خودش سنی بود ولی فرزندان او به فرقه شیعه پیوستند و علت آن هم متمایز بودن و جدا شدن از ترک‌ها بود که سنی‌های متعصبی بودند.

شاه اسماعیل با قدرت تمام پس از قرن‌ها حکومت یکپارچه‌ای را در ایران مستقر ساخت و سلسله صفویه را بنیان نهاد و با رسمی نمودن مذهب شیعه در حقیقت حکومت را با مذهب در هم آمیخت و باعث اتحاد بیشتر ایران شد. شاه اسماعیل خود را تجسمی از حضرت علی، امام اول شیعیان می‌دانست و ادعا داشت همه باید به او سجده کنند. در دوران این حکومت بود که پای میسیونرهای مذهبی کاتولیک به ایران باز شد.

## شروع کار مبشرین خارجی

در سال ۱۵۰۷ میلادی جزیره هرمز به تصرف پرتغالی‌ها درآمد و به مرکز تجارت آن‌ها تبدیل شد. اهالی این جزیره ترکیبی بودند از اعراب، یهودی‌ها، ایرانی‌ها و پرتغالی‌ها. در سال ۱۵۷۵ یک عده از مبشرین و رهبانان گروه سنت اگوستین قدیس برای شبانی و بشارت بین کاتولیک‌ها به جزیره هرمز آمدند. در سال ۱۵۵۹ هم اولین دسته از تاجران انگلیسی از راه روسیه وارد ایران شدند و پای‌شان به هرمز باز شد و به تدریج تمام ممالک اروپایی برای اهداف تجاری و سیاسی به رقابت پرداختند و همه نسبت به هم سوءظن داشتند.

در زمان سلطنت شاه عباس که یکی از بزرگ‌ترین پادشاهان این سلسله بود دو برادر انگلیسی به نام رابرت و آنتونی شرلی وارد اصفهان شدند. همچنین هیأت‌های متعددی از کشورهای مسیحی مذهب به ایران آمدند و آرامش داخلی پس از سال‌ها هرج و مرج

مجدداً برقرار شد و شاه نیز برای خارجیان تسهیلاتی قائل شده و تجارت ایران را رونق زیادی داد. در سال ۱۶۰۱ دو نفر پرتغالی از فرقه مذهبی آگوستین به ایران فرستاده شدند با این مقصود که کار اصلی آنها بشارت باشد و شاید بتوانند شاه را مسیحی کنند ولی این کار بالاخره به جایی نرسید و علاقه شاه به خارجیان هم صرفاً دارای انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی بود تا تغییر مذهب. بعد از آن دو نفر دیپلمات که نماینده دولت پرتغال بودند به ایران آمدند. آنان از طرف پاپ و مقامات مذهبی پشتیبانی نمی‌شدند ولی به قدری خوب رفتار می‌کردند که به زودی خانه‌ای در اختیارشان نهاده شد و در آنجا دیری ایجاد کردند. بنابراین از همان اوایل خدمت این افراد، سیاست با مذهب آمیخته شد و ایرانیان هنوز هم نمی‌توانند باور کنند که مبشرین فرقه‌های مذهبی کارمندان و فرستادگان دولت خود نیستند و روابط سیاسی با آنها ندارند.

## کوچ ارمنیان به ایران

در اوایل قرن ۱۷ شاه عباس صفوی اهالی مسیحی ارمنستان را مجبور کرد که به نقاط مختلف ایران نقل مکان کنند. او بیست هزار نفر را به گیلان و مازندران فرستاد و ۷۵ هزار نفر نیز در ولایات جنوبی و حوالی زاینده رود اصفهان سکونت داده شدند و آنها شهری به نام جلفا را ساختند. اغلب این آرامنه صنعتکار بودند و شاه عباس از آنان برای تزئینات پایتخت تازه استفاده کرد و حضور آنان در این مملکت برای آینده و مسیحیت تأثیر زیادی داشت. مرتباً آنها تهدید می‌شدند که مسیحیت را ترک کنند و اسلام را بپذیرند ولی به ندرت این کار عملی می‌شد.

رسالت آرامنه بیشتر این بود که نقش رابط بین شرق و غرب را ایفا کنند که این نقش، در قرون وسطی به صورت رابط بین دولت عثمانی و اعراب و در عصر جدید بین دنیای اسلام و اروپا جلوه‌گر شده بود. یکی از فرستاده‌های دربار به شهر ونیز ارمنی بود و بعدها هم چندین ارمنی با عنوان فرستاده دربار ایران به ممالک مختلف اعزام شدند. آرامنه ایرانی مایل بودند که همان مذهب اصلی خود را که از اول در ایران ریشه گرفته بود پیروی کنند و اغلب از میسیونرهای کاتولیک ناراحت بودند که سعی می‌کردند آنها را به پیروی از کلیسای روم و تبعیت آن وادار سازند. اغلب مبشرین که به ایران می‌آمدند با آرامنه در تماس بودند و برای مدت ۱۵۰ سال این تماس‌ها ادامه داشت ولی در بین آنان مخالفت و



رقابت بسیار زیاد بود و همین امر یکی از موانع بزرگ برای پیشرفت مسیحیت و کار بشارت بود.

در این زمان نفوذ سیاسی قدرت‌های اروپایی و ثبوت قدرت آن‌ها رو به تنزل بود. اغلب آن‌ها با هم در جنگ بودند و اگر موقتاً صلح می‌کردند دوره‌اش کوتاه بود. بنابراین نه فقط دسته‌های مختلف میسیونرها با آرامنه اختلاف داشتند بلکه گروه‌های مختلف میسیونرها و فرستادگان مذهبی ممالک مختلف اروپا نیز با هم نمی‌ساختند. این اختلاف زمانی بیشتر شد که ممالک پروتستان مانند انگلستان و هلند نماینده‌های تجاری خودشان را به ایران فرستادند و آن‌ها سعی می‌کردند مبشرین کاتولیک را از ایران بیرون کنند. یکی از پدران کاتولیک به نام برنارد دوسن ترز در نامه‌ای در سال ۱۶۴۱ چنین نوشت: اقرار می‌کنم که در این مملکت مسیحیان خیلی بیشتر به من زحمت دادند و جفا رساندند تا غیرمسیحیان و بی‌ایمانان!

گروه‌های بشارتی کارملی در سال ۱۶۰۴ توسط پاپ به ایران فرستاده شدند. این گروه یکی از نظام‌های رهبانیت کاتولیک بودند که در حدود سال ۱۱۵۴ در فلسطین بنیان گذاشته شدند و وجه تسمیه خود را از کوه کرمل و زندگی ایللیای نبی اخذ کرده بودند. این عده به خاطر رویه خاص زندگی‌شان تأثیر چشمگیری بر مردم عادی اطراف خود و نیز بر آرامنه گذاردند. کارملی‌ها برای مدت ۱۵۰ سال توانستند حضور خود را در ایران ابقا کنند. یکی از رهبران ایشان به نام پدر تادئوس کوشی زیادی مبذول داشت تا واتیکان را متقاعد به ارسال کمک‌های مالی و معنوی برای احداث مدرسه برای کودکان مسیحی و غیرمسیحی سازد اما غیرت او با بی‌توجهی واتیکان روبرو شد.

در سال ۱۶۱۴ شاه عباس مجدداً حدود ۶۰۰۰ خانواده را از گرجستان کوچ داد و آن‌ها را در دهات اطراف اصفهان و شیراز سکنی داد.

## شروع جفای کلیسا

شاه عباس در اواخر سلطنت سیاست خود را نسبت به عموم مسیحیان چه ارمنی، چه گرجی و چه کاتولیک تغییر داد. او درست پیش از مرگش در سال ۱۶۲۹ فرمانی صادر کرد که به موجب آن هر مسیحی که مسلمان شود حق خواهد داشت اموال خویشان خود را تا پشت

هفتم در اختیار خود در آورد. تخمین زده شده است که در حدود ۵۰۰۰۰ مسیحی به اسلام گرویده باشند.

البته طبق گزارشات تاریخی جفا به کلیساها و مبشرین از سال ۱۶۲۱ با تحریکات از طرف انگلیسی‌ها شروع شد. انگلیسی‌ها می‌خواستند پرتغالی‌ها را از جزیرهٔ هرمز بیرون کنند و این کار را هم کردند و بدین ترتیب هرمز که مدت‌ها مرکز انتشار مسیحیت و سکونت بیشترین مبشرین کاتولیک بود از دست آنان خارج شد. سال ۱۶۲۱ برای مبشرین و هم آرامنه سال سختی بود. میسیونرهای کاتولیک جزیرهٔ هرمز به تحریک انگلیسی‌ها مورد سوءظن قرار گرفتند. در سال ۱۶۲۲ ایرانی‌ها به کمک انگلیسی‌ها قصر اصلی جزیرهٔ هرمز را به تصرف درآوردند و کاتولیک‌ها را بیرون کردند. نتیجه این شد که تمام مبشرین به مسقط در عمان فرار کردند، کلیساها و دیرها خراب شد و در این زمان ۵ نفر به شهادت رسیدند. عدهٔ زیادی شکنجه شدند و شکم باغبان میسیون کاتولیک را با بی‌رحمی تمام دریدند و تمام مسیحیانی که در نامه‌ها اسامی آنان بود به حضور شاه احضار شدند و چون به ایمان‌شان اقرار کردند همه سنگسار شدند. زندگی برای مسیحیان بسیار تلخ و ناراحت‌کننده بود. پدر جان تادئوس می‌نویسد:

«از همه لحاظ تحت فشار و ناراحتی هستیم ولی ایمان را از دست نداده‌ایم. تازه شروع کرده‌ایم که شاگردان حقیقی مسیح باشیم.»

جفا همچنان ادامه داشت و پدران روحانی را در دیرها زندانی می‌کردند و نمی‌گذاشتند کار کنند و هیچ کسی جرأت نداشت در خارج از محوطهٔ کلیسا در ایران دربارهٔ مسیحیت صحبت کند. به تدریج اعتماد شاه نیز از مسیحیان قطع شد ولی با وجود این زحمات ایمانداران با اسلحه ایمان و امید پیش می‌رفتند. در سال ۱۶۷۶-۱۶۷۷ بالاخره میسیون آگوستین هم از اصفهان به کلی برچیده شد. در زمان شاه عباس دوم هم مسیحیان در زحمت بودند. از طرف دیگر آرامنه هم به مبشرین آزار می‌رساندند و با کارشکنی از شاه می‌خواستند که همهٔ مبشرین را بیرون کنند. در زمان شاه سلیمان هم وضع آشفته بود و امنیت وجود نداشت و بچه‌ها در خیابان فریاد می‌زدند که "ای سگ، مسلمان شو! لعنت بر فرنگی!" تقاضای آزار و اذیت اقلیت‌های مذهبی به‌منتهای درجه رسید و هزاران نفر از یهودیان به قتل رسیدند. تمام اموال آرامنه را از آنان گرفتند، بچه‌ها را با مبلغ بسیار کمی به غلامی فروختند و دختران جوان را به حرم شاه می‌بردند.

سلطنت صفویه با شاه سلطان حسین بسر رسید. مدت ۸ سال افغان‌ها و ترک‌ها در ایران تاخت و تاز می‌کردند. این وضع آشوب و هرج و مرج مانع بزرگی برای کار مبشرین مسیحی بود. جنگ، قحطی و بدبختی آن‌ها را ناامید کرده بود. سرانجام نادرشاه افشار به حکومت افغان‌ها پایان داد و زمام امور را به دست گرفت.

## مسیحیت در زمان نادرشاه افشار

نادرشاه از قبیله افشار بود و افشارها از بازماندگان مغول بودند که با نژاد ایرانی در هم آمیخته بودند. در کتب تاریخی از نادر به عنوان کوه‌نشین بی‌سواد یاد شده است که می‌خواست ایران را از هجوم افغان، ازبک، ترک‌ها و روس‌ها آزاد سازد.

نادرشاه بیشتر وقت خود را با خارجی‌ان می‌گذرانید. شاید یکی از دلایل عدم محبوبیت او در بین توده مردم همین نکته باشد. وی در سال ۱۷۴۰ دستور داد که عهدعتیق را یهودیان و انجیل را مسیحیان و قرآن را مسلمانان به فارسی ترجمه کنند. این کار در مدت ۶ ماه انجام شد ولی با توجه به مدت محدود آن نتیجه کار چندان خوب نبود. تا مدتی بعد از این واقعه یعنی تا سال ۱۷۵۴ میسیونرهای مسیحی تا اندازه‌ای در صلح و صفا و راحتی بودند. در این سال نادر اولین سفر تاریخی خود را به اصفهان انجام داد. در این زمان بود که به جنون عجیب خود بزرگ‌بینی و حرص و ولع عجیبی گرفتار شده بود و با بی‌رحمی عجیبی به جان آرامنه افتاد و تمام دارایی آن‌ها را گرفت و سال بعد هم همین کار را تکرار کرد. متأسفانه این آزار فقط نصیب مسیحیان نشد بلکه با سایر اهالی مملکت و مسلمانان نیز همین کار را کرد که مورد تنفر مردم قرار گرفت و سرانجام در سال ۱۷۴۷ به دست گارد شخصی خودش کشته شد.

با مرگ نادرشاه صلح و آرامش مملکت نیز از دست رفت. میسیونرهای کاتولیک قادر به ادامه کار نبودند. بعضی از پدران روحانی به خدمت و کار خودشان ادامه دادند ولی از طرف کلیسای روم حمایت نمی‌شدند. تا سال ۱۷۵۰ فقط چند کشیش کاتولیک به‌طور پراکنده و بدون حمایت واتیکان به کارهای انسان‌دوستانه خود ادامه می‌دادند. میسیونرهای کاتولیک گرچه اثری بر تاریخ نگذاشتند اما حضور آنان و خدمات فداکارانه، بی‌پیرایه و پرمهرشان قطعاً اثری بر ابدیت بسیاری از مردم فقیر و بینوای ایران داشته است.

کلیسای نستوری ایران هم مدت ۱۵۰ سال پس از حمله تیمور رو به ضعف گذاشت و دوایر اسقفی به مرور تعطیل شدند و فقط در شمال غربی ایران کلیساها باقی ماندند. نهضت میسیونرهای نستوری که از بزرگ‌ترین نهضت‌های بشارتی بود و مژده نجات را تا چین و دورترین نقاط آسیای مرکزی رساند، دارای معایبی بود که بیشتر سبب انحطاط مسیحیت در آن نواحی گردید. حیات روحانی کلیسای آن زمان به این طریق ضعیف‌تر می‌شد. چون کلیساها غیرت داشتند و حاضر بودند هرگونه سختی و ناملایمت سفرهای بشارتی را تحمل کنند ولی تحمل و زهد و تقوای خشک فقط مسیحیت واقعی نیست. عدم توجه به زندگی روحانی و کار روح‌القدس و پیشرفت اخلاقی سبب می‌شد که کلیسا به‌درستی در ایران ریشه نگیرد. البته این شکست تا اندازه‌ای نتیجه روش کار مبشرین نیز بود. کلیسای مسیح که روزی عظمت و نفوذ فراوان داشت کیفیت روحانی و معنویت عمیق خود را از دست داد. شاید تصور شود که چون مذهب اسلام با مسیحیت بنای رقابت را گذاشته بود کلیساها زبون و ناتوان شدند اما پس از دقت مختصری معلوم می‌شود که معنویت حقیقی و روحانیت هر کجا که باشد رقابت نمی‌شناسد. اگر مذهبی دارای معنویت و روحانیت است و رو به انحطاط می‌گذارد علت را باید در زندگی روحانی پیروان آن مذهب جستجو کرد.

شاید یکی از بهترین راه‌های پی بردن به علل حقیقی انحطاط مسیحیت این بود که اشخاصی که رهبری مسیحیان را به‌عهده داشتند فاقد زندگی کردن به روش مسیحایی و آشنایی با شخص عیسی مسیح بودند. در حقیقت این مسیحیان کاذب و گمراه‌کننده بودند که باعث عدم پیشرفت مسیحیت شدند. یکی دیگر از دلایل عدم پیشرفت مسیحیت این بود که مسیحیان به زندگی روزمره مردم پیرامون خود هیچ اهمیتی نمی‌دادند و به‌قدری به روحانیت و معنویت خشک و خالی چسبیده بودند که زندگی خانوادگی، اجتماعی و وظایف عمومی و خدمت به مردم در نظر آنان اهمیت خود را از دست داده بود.

یکی دیگر از دلایل این تضعیف، شیفته قدرت‌های این جهانی شدن و تکیه کردن به متنفذین و قدرتمندان آن زمان بود. متأسفانه در تاریخ گذشته کلیسا و مسیحیت می‌بینیم که بعضی از مسیحیان و مقام‌های کلیسایی اغلب عقیده داشتند که با زور و حمایت رؤسا، زمامداران و حکمرانان می‌توانند پیشرفت کنند. در حالی که تمامی قدرت‌ها در آسمان و زمین به مسیح داده شده است و مسیح مایل است که پیروان او مانند او فکر کنند و مانند او زندگی نمایند.

در شماره بعدی که آخرین قسمت این مقاله است، به بررسی کلیسا در سلسله قاجاریه و بعد از آن خواهیم پرداخت و همچنین فعالیت‌های کلیسای پروتستان را در ایران بررسی خواهیم نمود. و سپس با بررسی وقایعی که به‌طور اجمالی و فشرده در قسمت‌های قبلی بدان اشاره کردیم دست به جمع‌بندی در مورد وضعیت کلیسای ایران در گذشته خواهیم زد.

در شماره‌های قبل در مورد مسیحیت ایران در زمان اشکانیان و ساسانیان بحث نمودیم. اینک به سرنوشت مسیحیت پس از انقراض ساسانیان و حمله اعراب به ایران می‌پردازیم که خود باعث گشوده شدن فصلی جدید در دنیای مسیحیت ایرانی گردید. در انتهای مقاله منابعی ذکر گردیده که نویسنده از آن استفاده نموده است.

در مقاله قبل در مورد مسیحیت در زمان ساسانیان دیدیم که با وجود فراز و نشیب‌ها و جفاهایی که مردم با آن درگیر بودند، مسیحیت توانست در ایران خود را به تثبیت برساند. رهبران برجسته و کاردانی به‌ظهور رسیدند، شوراها مهمی در این زمان تشکیل گردید و تعداد مناطق اسقف‌نشین رو به‌فزونی نهاد. کلیسای ایران افتخار این را داشت که شهدایی را نیز تقدیم نماید و جفاهای مهلکی را متحمل شود. ولی با وجود این که ارتباط مسیحیت و حکومت پس از یزدگرد اول رو به بهبود نهاده بود، مسیحیان همچنان "اهل ذمه" بودند یعنی نسبت به زرتشتیان، شهروند درجه دو محسوب می‌شدند و هیچ نفوذی در امور سیاسی و اجتماعی نداشتند و اکثراً طبقه متوسط جامعه را تشکیل می‌دادند. نکته جالب توجه این است که گرویدن از دین زرتشت به مسیحیت ارتداد محسوب می‌شد و طبق قانون ساسانیان مجازات آن اعدام بود.

## مسیحیت پس از حمله اعراب و تسلط خلفای عرب

حکومت ساسانی با اینکه در ظاهر جلال و عظمت باشکوهی داشت ولی از درون تضعیف شده بود و مانند درخت تنومندی به‌نظر می‌رسید که از درون پوسیده بود و با وزیدن بادی فرو می‌افتاد. سرانجام این باد از جانب بیابان‌های گرم و سوزان عربستان وزید و ایران با قومی مهاجم و تازه‌نفس که با دینی تازه، انگیزه مضاعفی برای فتح سرزمین‌های دیگر در سر داشت، روبرو گشت. اعراب که اینک مبلغ مذهبی تازه به‌نام اسلام نیز بودند در نبردهای متوالی و مهمی چون قادسیه

و نهاوند ساسانیان را شکست دادند و یزدگرد سوم، آخرین پادشاه این سلسله نیز در سال ۶۵۱ به قتل رسید و با مرگ او سلسله ساسانیان منقرض گشت.

با برچیده شدن این سلسله دین زرتشت نیز که با حکومت در هم آمیخته بود تسلط خود را از دست داد و به یکی از ادیان زیر سلطه اعراب تبدیل شد که هم چون مسیحیان و یهودیان به عنوان "اهل کتاب" مسمی شده بودند. اهل کتاب به شرط دادن خراج و جزیه اجازه داشتند در دین خود بمانند. دلایلی وجود دارد مبنی بر اینکه با مسیحیان در حکومت پارس با خشونت رفتار نمی شد. به طوری که یک تاریخ نویس مسیحی می نویسد: «اعراب با بزرگواری با آنها رفتار کردند و به فیض خدا رفاه برقرار بود و قلوب مسیحیان از آمدن اعراب شادمان باشد که خدا آن را تأیید نموده و پیروز بگرداند».

عیشویاب که بین سالهای ۶۵۰ تا ۶۵۲ ریاست کل کلیسای ایران را به عهده داشت نامه هایی به سران کلیساهای خود نوشت و جالب است که در این نامه ها بیشتر به فساد در کلیسا، عدم روحانیت و بی وفایی اعضای کلیسا اشاره نموده است تا جفا و آزار از خارج. اما به مرور زمان این سیاست تغییر می نمود و تبعیض ها و محدودیت هایی بر مسیحیت و دیگر ادیان اعمال می شد و اعراب به این نتیجه رسیده بودند که بهترین روش برای آرام ساختن و حکمرانی بر ایمانداران غیرمسلمان در سرزمین های فتح شده اگر قرار باشد آنها را قتل عام نکنند این است که آنان را از اعراب جنگجو جدا سازند و به پیروی از شاه پارس آنها را به گروه های جدا شده در محیط های محصور جمع نمایند و حقوق های سیاسی شان را به مرزهای جوامع خودشان محدود گردانند و سپس سودمندان آنان را به کار گیرند. خدمت در ارتش برای غیرمسلمانان ممنوع بود و زراعت به عنوان پیشه ای پست و طبیعتاً منزوی تقریباً به طور کامل در سلطه مسیحیان و یهودیان باقی بود. طبق قوانین اعراب، مسیحیان می بایست لباس های مشخص بپوشند و از حمل اسلحه و سوار شدن بر اسب خودداری کنند. در قلمرو اسلامی نمی بایست کلیسای جدیدی ساخته می شد ولی تعمیر و مرمت کلیساهای قدیمی مجاز بود. البته باید خاطر نشان ساخت که این قوانین در بعضی از دوره ها به دقت اجرا نمی شده است و در موقعیت های خاصی آنان از آزادی نسبتاً خوبی برخوردار بوده اند و حتی در دربار به عنوان کاتب و پزشک خدمت کرده و به سمت های دولتی هم گماشته شده اند. از نوشتجات پاتریارخ تیموتائوس که تا به امروز باقی است چنین برمی آید که وی با خلیفه معاصر یعنی المهدی روابط خوبی داشته و با او در

مورد انجیل هم بحث می‌کرده است. هارون‌الرشید، دیگر خلیفه عباسی نیز مبلغ زیادی به‌عنوان کمک جهت یکی از دیرها به پاتریارخ کلیساها هدیه نمود. همچنین در این دوره‌ها مباحثات دینی رایج بود و پیروان مذاهب و منجمله مسیحیت در این مباحثات شرکت می‌کردند.

در دوران خلافت اعراب گزارش‌هایی از جفا هم به‌ثبت رسیده است. مثلاً در زمان خلفایی چون عمر دوم، هارون‌الرشید و خلیفه‌هایی چون "مأمون" و "متوکل" مسیحیان بر اثر فشارهای اجتماعی و نابسامانی اوضاع به روم بیزانس مهاجرت کردند. در این دوران (بین ۷۱۷-۸۶۱ میلادی) مسیحیان باید وصله‌ای به لباس خود می‌دوختند تا از دیگران متمایز گردند، اجازه نداشتند روزهای جمعه به بازار بیایند و کودکان‌شان به مدارس مسلمین بروند و یا عربی بیاموزند. قبور ایشان تخریب شد و یک صورت چوبی از شیطان به سردر خانه‌شان نصب گردید. تعدادی از کلیساها و صومعه‌ها نیز ویران گردید. ناگفته نماند که این آزارها و محدودیت‌ها فقط خاص مسیحیان نبود بلکه زرتشتیان و یهودیان و مانویان نیز مشمول این آزارها می‌شدند. این آزارها به‌شدتی بود که باعث می‌شد بسیاری از مسیحیان به اسلام بگروند.

## وضعیت کلیسای نستوری ایران

همانطور که در شماره قبل گفتیم کلیساهای قلمرو حکومت پارس به‌خاطر حمایت از عقاید نستوریوس به‌تدریج از کلیساهای غرب جدا شدند و نام کلیسای نستوری را به‌خود گرفتند. در دوران خلافت اعراب کلیساهای نستوری فرصتی یافتند تا به‌وضع تشکیلاتی خود سر و سامان دهند و نیز در امر بشارت و گسترش مسیحیت پیشرفت داشته باشند. در این زمان نواحی اسقفی بیشتری در نقاط مختلف ایران به‌وجود آمد. مقر پاتریارخ کلیسای نستوری در سال ۷۷۵ از تیسفون به بغداد، پایتخت حکومت خلفای عباسی منتقل شد. در اوایل این دوره کلیسای نستوری حتی مبشرینی به چین ارسال نمود. به‌سال ۱۶۲۵ میلادی سنگ‌نبشته‌ای به خط چینی و سریانی کشف شد که تاریخ آن به سال ۷۸۱ میلادی است. بنا بر این سنگ‌نبشته، در سال ۶۳۵ میلادی یک مبلغ مسیحی نستوری به‌نام "آلپین" با تحمل رنج‌های بسیار به "چانگ آن" پایتخت آن زمان مسافرت نموده و مسیحیت را در چین رواج داده است. در زیر خطوط چینی فهرست اسامی کشیشان و راهبانی که در این رسالت

شرکت داشتند نقش شده است که دست‌کم دو تن از آن‌ها نام‌های ایرانی داشتند. "تای تسونگ"، امپراتور چین نظر مساعدی نسبت به مسیحیت نشان داد و باعث شد که در سال ۶۳۸ اعلامیه‌ای به این شرح انتشار دهد: «آلپین راهب پارسی که دین کتب مقدسه را از دوردست به‌همراه آورده به پایتخت آمده و این دین را به حضور ما آورده است. مفهوم دین او به‌دقت آزموده شد. این دینی است اسرار آمیز، عجیب و آرام که به اساس زندگی و کمال پرداخته است. شایسته است که در تمام امپراطوری رواج یابد. پس باشد که خادمین صومعه‌ای بنا کنند و ۲۱ نفر راهب تعیین شوند.»

به این ترتیب آلپین صومعه‌ای ساخت و تا پایان قرن هفتم مسیحیت در ده ایالت رواج یافت و تعداد بیشتری صومعه تأسیس گردید. امپراطوران بعدی از جمله امپراطوری که در زمان او سنگ یادبود بر پا شد (۷۸۰-۷۸۳ میلادی) نسبت به مسیحیت نظر مساعدی داشتند.

### افول کلیسا (۸۵۰ - ۱۰۰۰ میلادی)

مشکل بتوان به تاریخی به‌عنوان شروع افول کلیسا اشاره نمود؛ ولی از اواسط قرن نهم به‌نظر می‌رسد نقطه‌ای بدون بازگشت برای رشد و آزادی مسیحیت در شرق و غرب آسیا شروع شد. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که علاوه بر ظلم و ستم از جانب حکومت، کلیسا با مشکل بزرگ‌تری دست و پنجه نرم می‌کرد و آن فروپاشی کلیسا از درون بود. اسناد بازمانده از پاتریارخ‌ها با داستان‌هایی درباره رشوه‌خواری و طمع در عالم کلیسای همراه است. آزاردهنده‌تر، شواهد موجود در رابطه با فساد در صومعه‌هاست. برخی از راهبان همسر اختیار کرده بودند و تفرقه بین آنان شدت داشت و مراسم پرستش و نیایش افت شدیدی کرده بود. از کلیساهای زیرزمینی خبری نبود و بی‌وفایی اعضای بعضی از کلیساها معضل بزرگی به حساب می‌آمد.

تا سال ۱۰۰۰ میلادی کلیسا از ثروت بزرگی برخوردار بود و برخی از مسیحیان به مقام‌های عالی در تعلیم و تربیت و حکومت دست یافته بودند. اما به‌مرور زمان نسبت به سابق وجودشان ضروری نبود. تجار و مالکین مسیحی هنوز هم ثروت زیادی داشتند ولی مالیات‌های سنگین به‌تدریج مسیحیان را نیز تحت فشار مالی قرار داد. این روند حتی به قرون یازدهم هم کشیده شد ولی بسیاری از آنان قادر به تحمل فشارها نبودند و از ایمان خود دست کشیدند.



یکی از علل مهم تقلیل یافتن مسیحیان در ایران و آسیای غربی مهاجرت عده زیادی از آنان به امپراطوری روم شرقی بود. مهاجرت مسیحیان به قدری زیاد بود که امپراطور روم، تئوفیلوس قانونی گذراند که بنا بر آن ازدواج ایرانی با رومی آزاد گردید و زوجها پس از ازدواج می‌توانستند از حقوق ملی و امتیازات مخصوص امپراطوری برخوردار شوند.

اما بازگویی چنین نمونه‌هایی از تبعیض و از هم فروپاشی نباید به ما اجازه دهد که از زندگی مسیحیان در دوران افول تصاویری کاملاً تیره ترسیم نماییم. به‌طور مثال در این دوران به کشیشانی اشاره شده است که از روح بشارت مملو بودند و نمی‌توانستند ساکت بمانند. این افراد فعالیت‌های خود را به مرزهای شرقی کشور بردند و در انتشار مسیحیت با استقبال فراوانی روبرو شدند.

### توسعه کار بشارت به وسیله کلیسا

از قرن دهم به بعد خلفای عرب از مزدوران ترک در دربار و سپاه خود استفاده می‌کردند. به‌مرور زمان این ترکان قدرت را به‌دست گرفتند و تیره‌های مختلف آنان با تسلط بر ایران و خاورمیانه حکومت‌های غزنویان، سلجوقیان و غیره را به‌وجود آوردند. ترکان تازه مسلمان شده نسبت به دین جدید خود تعصب بسیار داشتند و همچون اعراب ملامت را نسبت به پیروان ادیان اقلیت روا نمی‌داشتند. شاهد این مدعا، سختگیری و بدرفتاری بر زائرین مسیحی بود که از سرزمین‌های اروپایی به زیارت اماکن مقدس خود در فلسطین می‌آمدند که این امر نهایتاً موجب بروز جنگ‌های صلیبی گردید. رفتار حکمرانان سلجوقی با مسیحیان بسیار بد بود. یکی از پادشاهان این سلسله "بنان آلب ارسلان" دستور داد که مسیحیان باید یا گردن‌بند آهنی بگذارند و یا اسلام را قبول کنند. جفا و آزار و اذیت در این دوره باعث شد که مسیحیان ایرانی پراکنده شوند و مژده نجات مسیح را با خودشان به آسیای مرکزی و دورترین نقاط آسیا و بیشتر به چین و هندوستان ببرند.

خوشبختانه انتشار مسیحیت بین ایرانیان مخصوصاً در آسیای مرکزی بین ترک‌ها، مغول‌ها، و تاتارها به‌خوبی پیشرفت می‌کرد و ریشه می‌گرفت. در اوایل قرن ۱۱ شهرهای ری، نیشابور، هرات و مرو همگی دارای دوایر اسقفی و مراکز اعزام مبشرین مسیحی به ممالک اطراف بودند. مبشرین برای توسعه کار بشارت از دو راه زمینی و دریایی به هندوستان و عربستان می‌رفتند. به‌طوری که در کتاب‌های تاریخی ذکر شده حدود ۲۰۰ سال بعد وقتی

جهانگرد معروف مارکوپولو به عربستان رسید یک جماعت مسیحی زنده و فعال را مشاهده نمود. تاریخ‌نویسی چنین گزارش می‌دهد:

«انکار نکردنی است که بشارت دادن به مردمان آسیای مرکزی و اکناف مشرق‌زمین، افتخار کلیسای نستوری ایران است. این کلیسا با ترویج تمدن غربی که مبتنی بر تعالیم عیسی مسیح است غیرت فوق‌العاده و اشتیاق وصف‌ناپذیر خود را به اطاعت از فرمان بزرگ مسیح به اثبات رسانده است.»

## مسیحیت در زمان مغول‌ها و تیمور لنگ

حمله قوم مغول به رهبری چنگیز خان (۱۱۶۲-۱۲۲۷) بیشتر توسط تحریکات حکمرانان نادان ترک ایران شروع گشت. هجوم مغول‌ها نه فقط بساط خلافت خلفای عباسی را برانداخت بلکه چهره بخش مهمی از دنیای آن روزگار را به کلی دگرگون ساخت. مغول‌ها به‌طور سرسام‌آوری حمله می‌کردند و تصرف بیشتر شهرهای ایران با قتل‌عام عمومی همراه بود.

خان‌های مغول نسبت به مسیحیت سختگیر نبودند. اکثریت این خان‌ها احساسات مذهبی مخصوصی نداشتند. بشارت به مغول‌ها و آشنایی آنان با انجیل مسیح در سال‌های گذشته باعث شده بود که عده‌ای از خان‌های مغولی به گفته تاریخ مسیحی شوند. به‌عنوان مثال هلاکو خان که فاتح ایران و بغداد بود نیز همسری مسیحی به‌نام دقوزخاتون داشت. مغول‌ها از اسلام متنفر بودند و مسیحیت را احترام می‌نهادند و به‌خاطر همین در این زمان به مسیحیان آزادی عطا شد و کلیساها و دیرهای زیادی در این مدت بنا گشت.

متأسفانه وضعیت خوب مسیحیان باعث شد که از این حُسن رفتار حکومت با خودشان سوءاستفاده کنند و بنای بدرفتاری با مسلمانان را در پیش گیرند. برای نمونه در ماه رمضان مخصوصاً شراب می‌نوشیدند و از آن مشروبات در مسجد و روی لباس مسلمانان می‌ریختند و دیگر اینکه صلیب را در کوچه و بازار می‌گرداندند و همه مغازه‌دارها باید برپا می‌شدند و اگر از خواسته‌شان اطاعت نمی‌شد به آن‌ها اهانت و بدرفتاری می‌کردند.

پادشاهان مغول تا سال ۱۲۹۵ با مسیحیان همراه بودند ولی در اوایل قرن چهاردهم وقتی یکی از خان‌های مغول به‌نام غازان خان دید که نمی‌تواند در مملکتی که اکثریت افراد آن

مسلمان هستند حکومت کند به وسیله یک ایرانی به نام نوروز مسلمان شد و در نتیجه جفاهای زیادی را علیه مسیحیان شروع نمود. فرمان تخریب کلیساها، موقوف شدن مراسم کلیسایی و قتل رهبران مسیحی صادر گشت. تا اینکه این کشتارها در اثر میانجیگری هایتون، پادشاه ارمنستان متوقف گردید.

به طور خلاصه می توان با قطع و یقین گفت که در پایان قرن سیزدهم بسیاری از کلیساهای نستوری از صحنه روزگار محو شدند و دیگر ذکری از آنان به میان نیامد. در اثر جفای خانها و آزار و اذیت و تحقیرهای مسلمینی که می خواستند اهانت های چند سال گذشته مسیحیان را تلافی کنند، بسیاری از مسیحیان یا مسلمان شدند، یا ترک وطن اختیار کردند و یا کشته شدند. در بسیاری از دوره ها تصدی مقام های کلیسایی خالی مانده بود و در برخی موارد هم موروثی بوده است. کلیساها در سراسر ایران از میان رفت و طبق اطلاعات موجود فقط در شهرهای بغداد، موصل، اربیل، نصیبین، دیاربکر، میرقاط، ماردیس، تبریز، ارومیه و مراغه کلیسایی وجود داشته است. یعنی طبق این فهرست فقط سه شهر در محدوده ایران امروزی دارای کلیسا بوده است.

اما این پایان ماجراها نبود. در سال ۱۳۹۵ میلادی خونخوار دیگری به نام تیمورلنگ به ایران حمله کرد. تیمور برخلاف مغول ها مسلمان متعصبی بود و ابداً توجهی به مسیحیان ننمود، بلکه با ضرب شمشیر آنان را مجبور به قبول اسلام کرد. با نظاره بر زمینه وحشتناک شهرهای سوخته در آتش، رودهایی از خون و هرمهایی از سر مردگان که تیمورلنگ با اینها پیشروی خود را نشانه گذاری می کرده چه کسی می توانسته جسد یک مسیحی را از یک مسلمان در برجی از دو هزار انسان که یکی روی دیگری قرار گرفته و با گل و آجر پوشانده شده تشخیص دهد؟ در مقایسه با چنین فجایی می توان حدس زد که بر سر جوامع کوچک مسیحی در امپراطوری عظیم تیمور چه آمد و چگونه اکثریت آنان نیز چون بقیه مردم در این قتل عام های عمومی جان خود را از دست دادند. مسیحیانی که از این جفاهای هولناک جان بدر برده بودند یا مسلمان شدند و یا به کردستان گریختند و ملتی را تشکیل دادند که امروز "آسوری" نامیده می شود.

کلیسای شرق نستوری که زمانی شبکه ای از نفوذ و توسعه مسیحیت در بُعد قاره ای بود پس از شروع آن در ادسا به سلوکیه - تیسفون رفت و نهایتاً در بغداد اسکان داده شد و اینک بدون هیچ وطنی بر روی زمین رها شده بود. تاریخ نگاری مرثیه ای به یادگار نهاده است:

«در آن روزها افراد بیگانه به تبریز دست درازی کردند و تمام کلیساهایی را که در آنجا قرار داشت از بین بردند و غمی بزرگ بر مسیحیان در تمام دنیا قرار گرفت. کلمات قادر به توصیف تعقیب و آزارها، بی حرمتی‌ها، تسمخرها و رسوایی‌هایی که مسیحیان در این زمان و به‌طور خاص در بغداد متحمل شدند نیستند.»

بدین ترتیب در اثر قتل‌عام مسیحیان، مسیحیت در زمان تیمور لنگ تقریباً از صحنهٔ ممالک آسیا ناپدید شد. علاوه بر قتل‌عام دو عامل دیگر نیز در تسریع سقوط کلیسای ایران و تزلزل مسیحیت دخالت داشتند. عامل اول این بود که انجیل از زبان سریانی به زبان‌های بومی ملل مختلف مشرق‌زمین ترجمه نشده بود. دوم اینکه تمام تشکیلات کلیساها زیر نظر اسقف اعظمی بود که در بین‌النهرین ساکن بود و ممکن نبود که اسقفی برای شهرهای ایران بدون موافقت او تعیین شود. این مسئله ضربه مهلکی به حیات کلیسای ایران زد چون گاهی سال‌ها می‌گذشت که چند ناحیهٔ کلیسایی بدون اسقف و تشکیلات صحیح باقی می‌ماندند.

اما عجیب اینجاست که علیرغم این سرکوب‌ها تماسی ایران و ایرانیان با مسیحیان و مسیحیت قطع نشد. از این تاریخ به بعد گرچه پدیده‌ای به نام کلیسای ایران دیگر عملاً وجود نداشت اما مسیحیت در ایران به واسطهٔ فعالیت میسیونرهای خارجی و اسکان آرامنه در ایران حضور خود را تداوم بخشید که در شماره آینده به تجزیه و تحلیل مسیحیت و تحول آن در زمان صفویان و حکومت شیعه در ایران خواهیم پرداخت.

پانویس:

باید خاطرنشان ساخت که منابع ما در مورد کلیسای ایران چندان وسیع نیست و نویسندگان زیادی نداریم که در این مورد تحقیق کرده باشند. این مقاله با استناد به منابعی که در فارسی تحقیق و ترجمه شده به نگارش درآمده است. جا دارد که از زحمات استاد سعید نفیسی (تاریخ مسیحیت در ایران)، اسقف حسن دهقانی تفتی (مسیح و مسیحیت نزد ایرانیان ۳ جلد)، آرمان رشدی (سرگذشت مسیحیت در ایران زمین)، ساموئل هیومافت (تاریخ مسیحیت در آسیا) و خانم زرین بهروش (تاریخ کلیسای مسیح) قدردانی کرد که با تحقیق و نگارش خود اطلاعات ذی‌قیمتی را در مورد مسیحیت ایران زمین در اختیار ما مسیحیان قرار داده‌اند.

در شماره قبل در مورد مسائلی که باعث شد مسیحیت در ایران ریشه نندواند صحبت کردیم و تأثیر قدرت‌های این جهان و زندگی خشکه مقدسی که رهبران مسیحی در پیش گرفته بودند را بررسی کردیم و همچنین دیدیم که چگونه جفاهای خارجی نیز دست به دست هم داده بودند تا مسیحیت به‌مرور در ایران تضعیف شود و کاملاً از صحنه این قسمت از گیتی محو گردد. در قسمت آخر بررسی وضعیت کلیسای ایران، باید به این نکته اشاره کنیم که در دوران پس از نادرشاه افشار رشد مسیحیت در ایران بیشتر مرهون فعالیت‌ها و خدمات مبشرین خارجی است.

در این دوران حکومت قاجاریه بر سر کار بود و پادشاهان این سلسله نیز چندان در مورد فعالیت مسیونرهای خارجی سخت‌گیر نبودند و به‌خاطر اینکه ایران در دوران این حکومت با کشورهای بزرگی چون انگلستان، فرانسه و روسیه ارتباطات نزدیک‌تری پیدا کرده بود برای جلب حمایت این کشورها به فرستادگان و مبشرین روی خوش نشان می‌داد. باید اطمینان داشت که هیچ گزارشی از جفا و آزار و اذیت در این مقطع زمانی دیده نشده است.

## فعالیت‌های مبشرین کاتولیک

در اوایل قرن نوزدهم یعنی حدود سال ۱۸۳۸ مجدداً پس از یک دوره رکود، کلیساها در ایران فعالیت جدیدی را از سر گرفتند و طبق گزارش تاریخ، بیشتر این بیداری در نتیجه فعالیت یک شخص فرانسوی به‌نام "اوجین بوره" بود. این شخص در الجزایر متولد شده بود و در دانشگاه پاریس زبان‌های شرقی را فراگرفته بود و به زبان‌های عربی، ترکی، ارمنی، فارسی، عبری و آشوری تسلط کامل داشت. بوره کشیش و مبشر نبود اما عشق فوق‌العاده‌ای به بشارت کلام و ترویج مذهب کاتولیک داشت. او در چند شهر مدرسه و کالج تأسیس نمود که از آن جمله می‌توان به مدارس معروف سن لویی و ژاندارک اشاره نمود. بوره در سال ۱۸۴۰ به‌حضور شاه ایران در اصفهان رسید و از شاه تقاضا کرد که کاتولیک‌ها بتوانند آزادانه به کار بشارت ادامه دهند، مدرسه باز کنند و آزادانه تجارت نمایند. شاه هم تقاضای او را پذیرفت. افراد دیگری پس از بوره به ایران آمدند و فعالیت‌های زیادی از خود نشان دادند و در سال ۱۸۶۶ جماعت کاتولیک در ایران کلیسای کاتولیک را ساختند و اولین مراسم عشاءربانی در روز عید میلاد مسیح در سال ۱۸۶۷ در

آن اجرا شد. خواهران تارک دنیا به نام "خواهران محبت" در سال ۱۸۷۵ وارد تهران شدند و مطب، کودکانستان و مدرسه دخترانه تأسیس کردند. این مبشرین کاتولیک در تبریز هم کلیسای کوچکی ساختند. بعد از خواهران محبت دسته دیگری به نام "برادران و خواهران کوچک عیسی" به ایران آمدند و در بیمارستان‌های جذامیان در مشهد و تبریز مشغول خدمت شدند. همچنین دومیکن‌ها که فرقه دیگری از کاتولیک بودند در اوایل قرن بیستم وارد ایران شدند و در شیراز کلیسای کوچکی تأسیس نمودند. کاتولیک‌های ایتالیایی نیز مدرسه معروف اندیشه را تأسیس کردند که برای کنفرانس‌ها و سمینارهای کلیسایی هم مورد استفاده قرار می‌گرفت.

اکثر میسیونرهای کاتولیک بعد از انقلاب ۱۳۵۷ مجبور به ترک ایران شدند. در حال حاضر فقط چند میسیونر در کلیسای کاتولیک آشوری و در جذام‌خانه‌های تبریز و مشهد مشغول خدمت می‌باشند.

## فعالیت میسیونرهای پروتستان

فعالیت‌های بشارتی کلیساهای پروتستان اندکی دیرتر شروع شد. از میان شاخه‌های متعدد، گروه‌هایی که وابسته به جنبش‌های پیوریتان و بیداری روحانی بودند به سبب غیرت روحانی‌شان زودتر از دیگران شروع به بشارت در کشورهای غیر مسیحی کردند. از اواخر قرن هیجدهم، غیرت بشارت به کلیساهای انگلیکن و پرزبیتری نیز سرایت کرد و سبب شد که میسیونرها از این کلیساها به نقاط مختلف جهان سفر کنند.

اولین میسیونرهای پروتستان دو پزشک آلمانی بودند که وابسته به میسیون برادران متحد یا مورای‌ها بودند. این دو شخص با زحمات زیاد در سال ۱۷۴۷ وارد یزد شدند تا در میان زرتشتیان یزد خدمت کنند که به خاطر ناامنی اوضاع کشور هیچ‌گاه به یزد نرسیدند و به اروپا بازگشتند.

از اشخاص مهم دیگر باید به یک انگلیسی پروتستان به نام "هنری مارتین" اشاره نمود. او یک مبشر انگلیسی بود که به سال ۱۸۱۱ وارد شیراز شد و هدفش این بود که قسمتی از عهدجدید را که تهیه کرده بود اصلاح و تکمیل کند. مارتین پس از ماه‌ها با تلاش فراوان و در شرایطی که از بیماری سل رنج می‌برد و وضع جسمانی‌اش روز به روز بدتر می‌شد

ترجمه عهدجدید را در ۲۴ فوریه ۱۸۱۲ تکمیل نمود و در ژوئیه همان سال به پیشگاه فتحعلی‌شاه قاجار تقدیم گردید. ترجمه سنتی یا قدیمی که اکنون در دسترس است ویرایشی است از ترجمه هنری مارتین که در اواخر قرن نوزدهم صورت گرفته است. بعد از هنری مارتین خادم و مبشر دیگری چون "ژوزف ولف" به ایران آمد. ولف پسر یک رابی یهودی بود که از طفولیت با مسیحیت آشنا شده بود و در جوانی به دانشگاه کمبریج رفت و تحت تأثیر استادش، چارلز سیمون قرار گرفت و تصمیم گرفت توسط یک انجمن بشارتی به خاورمیانه فرستاده شود. او از سال ۱۸۲۱ تا ۱۸۲۴ در سراسر خاورمیانه از جوامع یهودی در جزیره مالت، اسکندریه، سینا، لبنان، اورشلیم، دمشق، بغداد و بصره دیدن کرد و در سال ۱۸۲۱ وارد بوشهر شد و سپس به اصفهان و شیراز رفت و از کاشان و تبریز هم دیدن کرد. در تمام این شهرها مژده نجات مسیح را می‌رسانید و با مسلمانان و یهودیان صحبت می‌کرد. او قدرت فوق‌العاده‌ای داشت و روزهای یکشنبه از ساعت ۱۰ صبح تا ۶ بعد از ظهر بدون وقفه در کلیساها موعظه می‌کرد آن هم به ۶ زبان روسی، ایتالیایی، فرانسه، آلمانی، انگلیسی و آشوری! ولف در مسافرت‌های دیگر خود به بخارا، بلخ، افغانستان، هندوستان، گوا، حبشه و حجاز رفت و در تمام مسافرت‌ها لباس ساده کشیشان کلیسای انگلیس را به تن داشت. ولف نمونه کامل یک مسیحی واقعی بود. مبشران بعدی که باید از آن‌ها و خدمات‌شان یاد کرد "ژاکوب ساموئل" و "ویلیام گلن" بودند.

هیأت مرسلین کلیسایی تحت عنوان (Church Missionary Society، CMS) نیز نخستین مسیونر خود یعنی کشیش "دکتر رابرت بروس" را به ایران فرستاد که در سال ۱۸۶۹ در جلفای اصفهان اقامت گزید و فارسی را یاد گرفت. این شخص با کمک دیگران در ترجمه کتاب مقدس که عهدجدید آن توسط هنری مارتین و عهدعتیق آن توسط ویلیام گلن انجام شده بود تجدیدنظر کلی به عمل آورد و بالاخره این متن نهایی به همت بنگاه "کتب مقدسه بریتانیا و خارج" در سال ۱۸۹۵ چاپ و انتشار یافت. در اینجا باید از شخصی به نام کشیش هاوکس نیز یاد نمود که در تجدیدنظر کتاب مقدس به دکتر بروس یاری رساند. کشیش هاوکس مدت نیم قرن در همدان خدمت نمود و اثر بزرگی به نام "قاموس کتاب مقدس" بوجود آورد که در ایران بسیار شهرت دارد. البته باید خاطر نشان ساخت که هدف این هیأت بیشتر در زمینه خدمات بشردوستانه در زمینه‌های بهداشت و درمان و آموزش و پرورش بود. در اثر ۵۰ سال کار این هیأت در ایران، بالاخره آنقدر مسیحیان ایرانی به وجود آمده بود که تشکیل دایره اسقفی در ایران به سال ۱۹۱۲ امکان‌پذیر گردید.

سرانجام در سال ۱۹۱۳ کلیسای انگلیکن ایران به وجود آمد که به کلیسای اسقفی معروف شد. فعالیت بیمارستان‌های اصفهان و شیراز و مراکز نابینایان در اصفهان تا زمان انقلاب اسلامی ایران ادامه داشت.

## ورود مبشرین آمریکایی به ایران

در نخستین روزهای تشکیل دولت آمریکا کلیساها بیشتر کوشش می‌کردند که مردم آمریکا را به مسیحیت دعوت کنند و برای فرستادن مبشر به دنیای خارج تا مدتی اقدام جدی نکردند. در اوایل قرن نوزدهم بود که آنان نیز احساس نمودند باید در زمینه بشارت به ملل دیگر اقدام کنند. آمریکا در آن روزها بهبود وضعیت اقتصادی و مخصوصاً بیداری مذهبی وسیعی را تجربه می‌نمود.

هیأت "کمسیونرهای آمریکایی برای میسیون‌های خارجی" شخصی به نام "ج.ال. مریک" را به ایران فرستاد. او با دو نفر آلمانی در ۱۸۳۲ مسافرتی به شهرهای تهران، اصفهان و شیراز نمودند. گزارش این افراد چندان امیدوارکننده نبود و مریک در گزارش خود نوشت که روزنه امید برای فعالیت بشارتی بسیار تنگ و باریک است. زمانی که این سه نفر وارد اصفهان شدند در شهر چنان اغتشاشی پدید آمد که دولت ایران برای محافظت از ایشان ۳۰ نفر را مأمور نمود. ولی کار فرستادن مبشرین ادامه یافت و گروه‌های میسیونری بدون اینکه حمایتی از دولت آمریکا دریافت کنند دست به فعالیت‌های خیریه بسیاری زدند و درمانگاه‌ها و مدارس زیادی تأسیس نمودند.

دو نفر به نام "دوایت" و "اسمیت" به شهر ارومیه رفتند چون در آنجا طاعون ۵۰ درصد جمعیت را از بین برده بود. این افراد بیشتر برای خدمت به بازماندگان کلیسای نستوری ایران آمده بودند. آقای اسمیت در گزارش خود چنین نوشته: مزرعه‌ای که در اینجا موجود است به نظر من آماده حصاد است. این جانب در تمام مسافرت خود مردمی ندیده‌ام که به اندازه آسوری‌های ایران حاضر به قبول انجیل مسیح باشند.

زوج دیگری به نام آقا و خانم "پرکینز" به ایران آمدند و به ارومیه رفتند و آن شهر حدود ۱۰۰ سال مرکز خدمات میسیونرهای آمریکایی شد. آنان نیز جلسات زیادی تشکیل می‌دادند و مرتب در کلیساها وعظ و سخنرانی بود و در خدمات عمومی چون بهداشت و



مبارزه علیه اعتیاد به شرابخواری تلاش زیادی از خود نشان دادند. میسیونرها با بی‌سوادی نیز مبارزه می‌کردند. بدین جهت یکی از نخستین کارهایی که پرکینز انجام داد اختراع خط جدید برای زبان آسوری و ترجمه کتب انگلیسی به این زبان بود. میسیونرهای نامبرده روزی ۸ ساعت از وقت خود را صرف ترجمه کتب و مطالبی به زبان آسوری می‌ساختند. آقای پرکینز مشغول تهیه نسخه‌های انجیل و نشر ادبیات مسیحی شد و ترجمه جدیدی از انجیل و در دو ستون مقابل هم به زبان آسوری قدیم و جدید نوشته و کمی بعد ترجمه عهدعتیق را نیز به‌همین نحو انجام داد و مجله‌ای به‌نام اشعه‌های نور منتشر نمود. از شخص دیگری به‌نام دکتر "گران" نیز باید یاد نمود که با طبابت و همدردی با نستوری‌ها و کردها به این مردم خدمت زیادی نمود. عاقبت بیماری تیفوس او و سه نفر از میسیونرهای آمریکایی را که برای کمک فرستاده شده بودند از بین برد.

با وجود این زحمات خدمات میسیونرهای آمریکایی ادامه داشت و در سال ۱۸۴۱، ۱۷ مدرسه، در ۱۶ ناحیه دهات آذربایجان باز کردند. در سال ۱۸۵۱ گزارش شده است که جمعاً ۴۵ مدرسه با ۸۷۱ شاگرد دارند که ۲۰۳ نفر آنان دختر بودند.

اولین کلیسای پروتستان نیز در سال ۱۸۵۵ در ارومیه تشکیل شد و البته زیر نظر شورای کلیسای پرزبیتری بود. در این شهر بین آسوری‌ها بیداری وسیع و عجیبی ایجاد شده بود و تغییر عمیقی در زندگی شخصی آن‌ها دیده می‌شد. فعالیت‌های این مبشرین بعدها از محدوده آسوری‌ها نیز فراتر رفت و آنان متوجه مسلمانان و حتی یهودیان نیز شدند و به شهرهای همدان، اصفهان و شیراز و کرمانشاه نیز رفتند. مثلاً در شهر همدان ادبیات مسیحی بین مسلمانان و یهودیان توزیع می‌شد که نتایج بسیار خوبی داشت و به‌زودی عده‌ای از جوانان مسیحی یهودی‌نژاد در شهر همدان انجمن یهودیان مسیحی را بنا نهادند که از طرف قدرتمندان و مذهبیون یهودی نیز بسیار آزار و اذیت دیدند. از افراد مهمی که از طرف میسیون پرزبیتری آمریکا آمده بودند باید به "جیمز باست" اشاره کرد. هیأت‌های یاد شده در زمینه احداث درمانگاه‌ها و بیمارستان‌ها و مدارس در دوره‌ای که چنین امکاناتی از طرف دولت ارائه نمی‌شد خدمت بزرگی به ملت ایران کردند.

همچنین باید از خدمات دکتر "جردن" و همسر ایشان یاد کرد که در سال ۱۸۹۸ وارد تهران شدند. در این مقاله جای آن نیست که به تفصیل به خدمات ایشان اشاره کنیم ولی دکتر جردن اقدام به تأسیس آموزشگاهی کرد که کالج آمریکایی نام گرفت. این همان

کالج معروفی است که بعدها به دبیرستان البرز معروف شد. منطقه اطراف این دبیرستان هنوز نزد بسیاری از تهرانی‌های قدیمی به یاد کالج جردن "چهارراه کالج" نامیده می‌شود. فعالیت‌های این افراد شهرهای زیادی از جمله مشهد و تبریز را نیز در برمی‌گرفت. ایشان بین کودکان و جزامیان نیز خدمات بسیاری انجام دادند. در تبریز این مبشرین مخصوصاً دکتر "هولمز" و دکتر "آلکساندر" بنای بیمارستان و یک مدرسه پرستاری را تکمیل کردند و از بزرگترین افتخارات دکتر آلکساندر تعلیم و تربیت و تدریس دکتر سعیدخان کردستانی بود که در اثر آن یک طبیب لایق و دلسوز و کاردان به جامعه ایرانی تقدیم گردید. دکتر سعید که خودش یک ملا بود و عمامه سفیدی بر سر داشت به طرز عجیبی با انجیل مسیح آشنا شد. او پس از مطالعه دقیق اناجیل و هدایت شخصی به نام کشیش یوحنا سرانجام قلب خود را به مسیح خداوند سپرد. زندگی و شهادت این شخص بسیار تکان‌دهنده است و خوشبختانه در کتابی تحت عنوان طبیب محبوب چاپ و منتشر شده است.

## فعالیت کلیساهای در سلطنت پهلوی

فعالیت‌های کلیساهای انجیلی پروتستان ایران در دوران رضا شاه و پسرش ادامه یافت. آنان در نهایت آزادی می‌زیستند و به فعالیت‌های بشارتی و خدمات اجتماعی و بهداشتی و فرهنگی خود آزادانه ادامه می‌دادند. مسیحیان کلیساهای خود را تعمیر می‌کردند، کلیساهای جدید می‌ساختند و مرتباً بر تعداد کلیساهای افزوده می‌شد. آخرین کلیسایی که قبل از انقلاب در تهران بنا شد کلیسای برادران بود.

لازم به تذکر است که کلیساهای ایرانی مکرر برای تربیت شبان و کشیش اقدام کردند و داوطلبینی را به بیروت و هندوستان و آمریکا برای فراگیری علم الهی و آمادگی برای شبانی فرستاده‌اند ولی متأسفانه در مراجعت به علت عدم توانایی کلیسا برای پرداخت حقوق کافی و به علت نامعلوم بودن آینده و وضع بازنشستگی بسیاری از آنان مجدداً به خارج برگشتند.

خدمات کلیساهای جنوب وابسته به دایره اسقفی ایران نیز تحت نظر CMS از اواخر قرن نوزدهم ادامه داشت. خدمات "دونالد کار" و اسقف "استوارت" کلید اصلی پیشرفت مسیحیت در استان‌های جنوب ایران بود. همچنین کشیش "شارپ" که در سال ۱۹۲۴ وارد

ایران شد و به مدت ۴۰ سال نقش مهمی در زندگی کلیسای ایران از لحاظ تعلیم، تدریس و هم از لحاظ هنر بازی کرد.

در سال ۱۹۲۹ هم یک کمیته بین‌الکلیسایی تحت نظر دکتر "ویلیام" و بعدها "جان الدر" تأسیس شد که متفقا کلیساهای اسقفی و انجیلی در آن فعالیت داشتند. و این انجمن کتب مسیحی بسیاری را چاپ و منتشر کردند. جا دارد که از یکی از فعال‌ترین توزیع‌کنندگان ادبیات مسیحی نام ببریم که درویشی مسیحی به نام "منصورسنگ" بود.

او با کشیدن دندان مردم و آبله‌کوبی امرار معاش می‌نمود و کتاب‌ها و ادبیات مسیحی را در همه جا با خود حمل می‌کرد و در شهرها و قصبات دورافتاده کشور توزیع می‌نمود.

متأسفانه در اوایل انقلاب نه فقط بیمارستان‌ها و کلیه اموال منقول و غیرمنقول دایره اسقفی پایمال شد، دردناک‌تر از همه به شهادت رسیدن کشیش "ارسطو سیاح"، کشیش محبوب کلیسای شیراز و "بهرام دهقانی" فرزند شایسته اسقف حسن دهقانی، بزرگترین ضربه‌ای بود که به دایره اسقفی و مسیحیان ایران وارد شد.

در ادامه تاریخ کلیسای ایران شاهد مشکلات بیشتر برای میسیونرهای خارجی هستیم که باعث شد از اواخر حکومت پهلوی و آغاز انقلاب اسلامی ایران بسیاری از مبشرین مجبور به ترک ایران شوند. بیمارستان‌ها و مراکز زیادی توسط متعصبین در دوران انقلاب مصادره شد و اتهام جاسوسی به بسیاری از خادمینی زده شد که با دل و جان در ایران خدمت کرده بودند. اسقف دهقانی تفتی نیز که اولین اسقف ایرانی بود مجبور شد ایران را به مقصد انگلستان ترک کند.

امروزه در ایران، کلیساهای مختلف همچنان با مشکلات زیاد، به حیات خود ادامه می‌دهند. کلیسای گریگوری ارمنی، کلیسای کاتولیک ارمنی، کلیسای شرق آشور، کلیسای کاتولیک کلدانی که دارای یک مرکز آموزش عالی به نام کانون یوحناست، کلیسای انگلیکن، کلیسای پرزبیتری (انجیلی)، کلیسای پنطیکاستی آشوری، کلیسای برادران و کلیسای جماعت ربانی از کلیساهایی هستند که همچنان به موجودیت خود در ایران ادامه می‌دهند.

کلیسای ایران در چند سال گذشته شهیدانی چون حسین سودمند، هایک هوسپیان، مهدی دیباج، طه‌طاوس میکائیلیان، روانبخش، قربان تری را تقدیم خداوند نموده است. کلیسای ایران چون گذشته حاضر بوده که بهای پیروی از مسیح را پردازد. در دو هزار سال گذشته بارها مسیحیان نه فقط در ایران بلکه در مناطق مختلف جهان مورد آزار و اذیت و شکنجه و انقلاب‌های گوناگون قرار گرفته‌اند ولی پس از مدتی صلح و آرامش برقرار شده و مجدداً کلام خدا پیروز گشته است. هر چند ممکن است که در اثر مشکلات و ناملازمات سستی و رخوتی در پیشرفت کارها دیده شود ولی طولی نمی‌کشد که با نیروی روح‌القدس تحول و بیداری عظیمی باعث اعتلای مجدد مسیحیت و پیشرفت کلام خدا می‌گردد.

در بررسی‌های چند شماره گذشته به‌طور اجمالی تاریخ کلیسای ایران و فراز و نشیب‌های آن را مورد بررسی قرار دادیم. اطلاعات ما از تاریخ کلیسای ایران چندان وسیع نیست. ممکن است بسیاری از مدارک در حملاتی که بر ایران شد از بین رفته باشد. ولی به‌هرحال آنقدر اطلاعات داریم که بدانیم کلیساهای نستوری ایرانی زمانی مبشرین فعالی را به نقاط مختلف جهان فرستاده است. شهیدانی نیز جان خود را در پیروی عیسای مسیح از دست داده‌اند و افرادی هم بودند که نتوانستند در برابر جفا و تهدیدها دوام بیاورند و به ادیان دیگر گرویدند. تاریخ مسیحیت در ایران مجموعه‌ای است از اتفاقات شیرین و تلخ، شکست و پیروزی، مقاومت و سازشکاری که درس‌های عمیقی را برای ما ایرانیان به یادگار گذاشته است.

## ایران را در دعا‌های مان از یاد نبریم.

پایان

منابع استفاده شده:

تاریخ مسیحیت در آسیا: ساموئل هیومافت

مسیحیت در ایران: سعید نفیسی

علل انحطاط مسیحیت در مشرق‌زمین: دهقانی تفتی

**سرگذشت مسیحیت در ایران زمین: آرمان رشدی**

**مسیح و مسیحیت نزد ایرانیان: دهقانی تفتی**

**تاریخ کلیسای مسیح در ایران: زرین بهروش**